



باز نشر گفت‌وگویی با مرحوم صمد سرداری‌نیا | مهدی نعلبندی، روزنامه‌نگار

## ثقه الاسلام سمبل مشروطه است

این مصاحبه در دی ۱۳۸۱ با مرحوم صمد سرداری‌نیا به مناسبت شهادت ثقه الاسلام به عمل آمده است. روس‌ها ثقه الاسلام را در دهم دی ۱۲۹۰ شمسی برابر با عاشورای ۱۳۳۰ هجری قمری در محل میدان دانشسرای تبریز به دار کشیدند و پیکر او بر بالای دار رفت تا بیریق بیگانه بر تیرک‌ها و بام‌های این شهر بالا نرود. صمد سرداری‌نیا را هم همگان با تحقیق و تالیفاتش در حوزه تاریخ آذربایجان می‌شناسند. متولد ۱۳۲۶ است و از محله امیرخیز تبریز؛ خانه پدری‌اش هم در همسایگی منزل ستارخان است.

در یک روز سرد برفی به دفتر می‌آید در کوچه ارک و گرم مصاحبه می‌شویم. در اواخر مصاحبه وقتی اشعار واقف زاده سرابی را می‌خواند، صدایش به لرزه می‌افتد. ضبط را که خاموش می‌کنم، می‌گویم: استاد! نساب دار را از قفا برگردن ثقه الاسلام انداختند. من الف قامت او را بر بالای دار چنان می‌بینم که نگاه به آسمان دوخته و لفظ احد را فریاد می‌کشد. چشمانش پر از اشک می‌شود و می‌گوید: من در حق کس دیگری نگفتم. پدر و مادرم به فدایت! ولی در مورد این مرد بارها گفتم: آتم آنم سینه توربان!



این سوال همیشه برای من مطرح بوده است که چطور می‌شود در شهری مثل تبریز آن هم در روز عاشورا، ثقه الاسلام را در مقابل چشمان مردم عزادار به دار می‌کشند و ندایی از کسی بر نمی‌خیزد؟ چرا؟ پیش از هر سخنی اجازه می‌خواهم عرض ادب کنم به روح شهید بزرگوار میرزا علی ثقه الاسلام تبریزی که آن بزرگوار خیلی بر گردن ما حق دارد. اما در جواب سوال شما باید بگویم که از چند روز قبل از آن حادثه، جنگ چهار روزه‌ای در تبریز اتفاق افتاد که تبریزی‌ها در آن جنگ حماسه آفریدند. کسروی می‌گوید که هر کس بخواهد غیرت و مردانگی را ببیند باید آن روزها به تبریز می‌آمد و جنگی را که از روزهای آخر آذر شروع شد و تا سوم دی ماه ادامه پیدا کرد، می‌دید. یعنی یک هفته قبل از شهادت ثقه الاسلام. این چهار روز جنگ نشان می‌دهد تبریزی‌ها چقدر بیگانه‌ستیزند و تا چه حد به سرنوشت و استقلال کشورشان اهمیت می‌دهند. لاشه روس‌هایی که در آن جنگ چهار روزه توسط مجاهدین تبریزی کشته شدند تا هشت روز روی خیابان‌های تبریز افتاده بود. به اعتقاد من باید درباره این جنگ چهار روزه، فیلم‌ها ساخته شود و رمان‌ها نوشته شود. همین جنگ چهار روزه هم به هدایت ثقه الاسلام بود. ببینید، در روزهای آخر آذر آن سال ۱۲۹۰ ه. ش. سالدات‌های روس به نظمی تبریز می‌آیند و دو تن از مجاهدین تبریزی را می‌کشند. وقتی به ثقه الاسلام تلفن می‌شود و کسب تکلیف می‌شود، ایشان جمله‌ای می‌گویند که همین جمله سندی شد تا روس‌ها با استناد به آن حکم اعدام ثقه الاسلام را صادر کنند. وقتی از ایشان می‌پرسند که تکلیف چیست، می‌گویند «علیکن بالدفاع!» یعنی همان جمله حضرت سیدالشهدا در روز عاشورا را با کمی تغییر. همین علیکن و مونث بودنش هم نشان از ذوق ثقه الاسلام دارد. حضرت سیدالشهدا به اهل خیام فرمودند: «علیکن بالفرار» و ثقه الاسلام هم با همان جمله حضرت سیدالشهدا مردم تبریز را به دفاع دعوت کردند و تکلیف‌شان را در این جمله مختصر مشخص کردند. اما بعد از آن جنگ چهار روزه که خبر اعزام قشون ایران هم به تبریز رسید، وقتی مجاهدان از ثقه الاسلام کسب تکلیف کردند، آقا از آنها خواستند تا تبریز را ترک کنند و به دست دشمن نیفتند. همان شب هم همه مجاهدان در خانه ایشان جمع شدند و شام را در محضر آقا خوردند و راهی خاک عثمانی شدند. شما دقت کنید در روز شهادت ثقه الاسلام، تبریز از مجاهدین خالی

بود. فقط مردم عادی بودند و همین بود که کنسول وقت روس، میلر میدان‌داری می‌کرد. آنها ثقه الاسلام را می‌شناختند که گفتند یا امضای سند آغاز جنگ توسط تبریزی‌ها یا مرگ. امضا نکردن آن سند برگ زرینی در تاریخ ماست و من همیشه به عنوان یک آذربایجانی به آن اقدام ثقه الاسلام افتخار می‌کنم.

آیا می‌توان ثقه الاسلام را به عنوان پدر معنوی قیام مشروطه تبریز نام برد؟ با توجه به اینکه ستارخان هم بارها در محضر او تلمذ کرده است؟

قطعاً همین‌طور است. ستارخان که بازوی مسلح انقلاب بود همیشه از ثقه الاسلام الهام می‌گرفت. ثقه الاسلام مرجع تقلید ستارخان بود. می‌دانید که هم ستارخان و هم ثقه الاسلام، هر دو شیخی بودند. اما شما عظمت معنوی ثقه الاسلام را ببینید که می‌آید دست ستارخان شیخی و باقرخان متشرع را در دست هم می‌گذارد و همه اختلاف‌ها را به کنار می‌زند. می‌دانید که اختلاف‌ها در زمان مشروطه زیاد بود و خیلی خون‌ها به همین خاطر ریخته شده است....

آن کار مشهور ثقه الاسلام در متحد کردن دسته‌های عزاداری که هر شب یک محله میزبان عزاداری‌های تبریز می‌شد، نشان از همین ویژگی ایشان دارد.

بله! ثقه الاسلام این فکر را مطرح کرد که ما با هم اختلاف مذهب نداریم و اختلاف ما فقط در مشرب است. و با همین شعار، وحدت را در میان انقلابیون و مردم حاکم ساخت که نمونه‌اش هم همین وحدت ستارخان شیخی و باقرخان متشرع است.

استاد! ۹۰ سال از شهادت ثقه الاسلام می‌گذرد. (زمان مصاحبه: ۱۳۸۱) انسان وقتی به دست‌نوشته‌های این آدم نگاه و اندیشه‌هایش را مرور می‌کند، احساس می‌کند که این آدم،

حداقل ۶۰،۵۰ سالی جلوتر از زمانش می‌زیست. شاید او زمانی بسیار دورتر را می‌دید. غلو که نمی‌کنم؟!

نه! اصلاً! ایشان با آنکه در روزگار خودشان در کسوت روحانیت جایگاه بلندی داشتند و در زمینه فقه و اصول از چهره‌های شاخص آن زمان بودند، به چندین زبان خارجی از جمله زبان فرانسه تسلط کامل داشتند. این آشنایی در آن زمان خیلی حرف بود. ایشان همیشه در حال مطالعه بودند و نظر‌اتش خیلی روزآمد بوده است. ایشان در آن گرما گرم جنگ، پیشنهاد تشکیل دانشکده‌های حقوق و کشاورزی را می‌دهند. توجیه‌شان هم این بوده که منطقه حاصلخیزی مثل تبریز با استفاده از امکانات روز و آشنایی با علم روز باید در زمینه افزایش محصولات قدم بردارد. در زمینه حقوق معتقد بودند که مردم تبریز از حقوق اساسی‌شان آگاه نیستند. آنهایی که حقوق خوانده‌اند می‌دانند که حقوق اساسی یعنی چه. ایشان می‌گفتند اگر دانشکده حقوق در تبریز راه بیفتد، باعث می‌شود مردم با حقوق اساسی‌شان آشنا شوند. حقیقتاً هم این افکار و کردار، ۶۰،۵۰ سالی جلوتر از زمان زندگی ایشان بود.

از نثر ایشان صحبت کنیم. ما وقتی ۹۰ سال بعد این نثر را می‌خوانیم می‌بینیم نثری محکم و گیراست. شما با نثر متداول آن زمان بیشتر مانوس بوده‌اید. آیا این نثر در آن زمان هم از زیبایی و محکمی برخوردار بوده است.

نثر ایشان در میان نثرهای متداول آن زمان دارای نوعی تازگی است. همین تازگی و سادگی هم باعث می‌شد خیلی روشنگر باشد. علاوه بر این من به تالیفات ایشان هم اشاره‌ای می‌کنم. ایشان ۲۷ جلد تالیف دارند که به نظر من «مرآت‌الکتب» هفت جلدی ایشان در راس تالیفات‌شان است. همین‌طور «رساله لالان» ایشان که معروف است و «حوادث روزمره مشروطیت» که اصلاً خودش تاریخ‌مستند و روزنویس است. در همه این آثار هم ما با نثری